

گفت و گو با متفکر فرانسوی، رونی جرارد



## مسیحیت و علوم انسانی

مترجم: مجید مرادی



رونی جرارد در سال ۱۹۲۳ در فرانسه چشم بر جهان گشود و تحصیلات عالی را در دانشگاه ایندیانا (ایالات متحده آمریکا) به پایان برد. در سال ۱۹۵۳ از پایان نامه دکترایش دفاع کرد و در سال ۱۹۶۸ به رتبه استادی دانشگاه بین‌المللی نیویورک نایل آمد. در سال ۱۹۷۲ کتاب *خسونت و امر قدسی* را منتشر کرد و پس از آن هم‌چنان به تولیدات فکری‌اش تداوم داد و در سال ۱۹۷۸ کتاب *اشیایی پنهان از زمان تأسیس جهان ۳* و در سال ۱۹۸۲ کتاب *گوسفند قربانی ۴* را به دست چاپ سپرد. در سال ۱۹۸۲ میزگردی علمی در سریزی لاسال برای تحلیل و بررسی "تحلیل انسان‌شناختی" وی از "قربانی و فدیة" برگزار شد. وی در این گفت‌وگو اصل تقلید و الگوبرداری (محاکات) را جهت‌دهنده تمایلات انسانی می‌داند و به نظریه قتل بنیادین در دیانت مسیح می‌رسد و سازوکارهای قربانی و کارکردهای آن را بیان می‌کند. او بر آن است که رسالت مسیحیت با اعلان برائت قربانی‌ای که از طرف جمهور عام محکوم شده است، نیرنگ و خدعه موجود در شعایر اجتماعی‌ای را که جوامع انسانی از راه آن، صلح و آشتی میان اعضایش را تضمین می‌کنند، رسوا کرده است. رونی جرارد در پایان سخنی می‌گوید که پیش‌تر از سوی اصحاب المعهد العالمی بالفکر الاسلامی مانند اسماعیل فاروقی و طه جابر العلوانی و بنا به برخی علامات، از سوی متفکر بزرگ ایرانی پروفیسور سید حسین نصر درباره رابطه اسلام و علوم انسانی، شنیده بودیم. رونی جرارد می‌گوید: "سامان‌یابی علوم انسانی حقه بدون اهتمام به مسیحیت امکان ندارد."

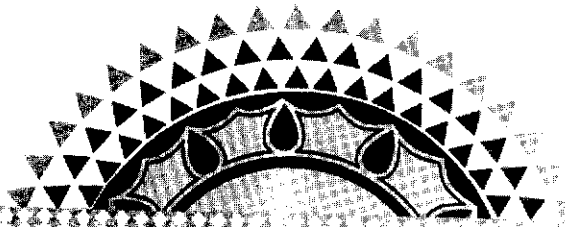
اشاره مترجم:

رسالت مسیحیت، سازوکار قربانی را و اسازی می‌کند و این همان کاری است که امروزه علوم انسانی انجام می‌دهد و نقطه مشترک آن دو، هم این جا است. من شخصاً تصور نمی‌کنم که بتوانیم بدون مسیحیت به این حدس دست یابیم. بنا بر این سامان‌یابی علوم انسانی حقیقی، بدون اهتمام به مسیحیت امکان ندارد؛ نه از آن رو که مسیحیت، متضمن وحی است، بلکه از آن رو که متضمن کشف ماهیت انسانی است.

من این‌جا به نام وحی دینی سخن نمی‌گویم، بلکه هنگامی که تفاوتی را که میان مسیحیت و ادیان پیشین فاصله‌افکننده تبیین کردیم، قطعاً و قلیفه خواهیم داشت که به مضمون گفتن مسیحیت با اهتمام و جدیت بیشتری بکنریم.

**ایده علوم انسانی‌ای که از زمانی که دست به قلم بردید، دفاع از آن به شما نسبت داده می‌شود، حکایتش چیست؟**

نظریه من بر یک حدس اساسی استوار است و آن این است که تمایلات و گرایش‌های انسانی، تابع قانون محاکات (الگوبرداری) است؛ یعنی این تمایلات، تمایلات محاکاتی است. به بیان دیگر این تمایلات، معطوف به موضوع‌هایی است که دیگر انسان‌ها هم بدان تمایل دارند. هرچه که تمایل دیگران به آن موضوع شدید و قوی باشد، تمایل من نیز قوی و شدید خواهد بود. در میانه این کشمکش، گاه



قربانی کردن، صلح و آشتی تثبیت می‌شود و رفاه تعمیم می‌یابد.

عادات و سنت‌های آیینی و مناسکی، تا حدی تکراری نمادی از عملیات "قتل بنیادین" است. همین امر مرا وامی‌دارد تا از اصل این فرهنگ سخن بگویم. قطعاً ملت‌های قدیم حق داشتند؛ زیرا آداب مناسکی دارای ریشه‌ای کارکردی هستند. برخی می‌پندارند که آداب مناسکی مینا و پایه‌ای ندارند و صرفاً بدعت‌هایی محض و کاملاً نمادین هستند.

نه، این پندار نادرست است. این آداب و عادات، تجسم‌ها و اجتناب از انتقام است. جوامع کهن، این پدیده را به عنوان تجلی الهه تفسیر می‌کند و انسان‌شناسی، سخن خود مردمی را که معتقدند سنت‌های مناسکی، اساساً برای برپایی و استواری جامعه یا برای بارانیدن باران به کار گرفته می‌شوند، جدی نمی‌گیرند. اما نظریه تقلید (محاکات) می‌تواند این نظر را جدی بگیرد.

### این فضای شعایری قربانی تا چه حد به مجموع بشر و نه جوامعی که به آن تمسک دارند، سرایت می‌یابد؟

سازوکار قربانی کردن گوسفند در میان همه جوامع بشری جریان دارد. همه ما در درون خود حامل این نوع از واکنش بازنمایی هستیم که مبتنی بر لگد زدن به سگ و یا کوباندن دست بر روی میز هنگام خشم است. این ضربه‌ای که وارد می‌کنیم، ما را آرام می‌کند. ما هنگام اقدام به چنین واکنشی، می‌دانیم که این کار معنایی ندارد، ولی به هر حال، این کار بهتر از آن است که برویم و گردن طرف مقابل را بیچنانیم.

شعایری قربانی و فدا، امتداد و تکمیل جمعی این واکنش خودکار است؛ زیرا این انتخاب قربانی به شکل خودکار و کورکورانه انجام نمی‌شود؛ مثلاً قربانی کردن حیوان جز در جوامعی که به پرورش حیوان ممارست دارند، دیده نمی‌شود و عموماً قربانی از حیواناتی که نزدیک به انسان‌اند یا تحت مالکیت انسان‌ها هستند، انتخاب می‌شود؛ زیرا چنین قربانی‌ای، جایگزین نمادین قربانی انسانی است. چنین قربانی انسانی‌ای در جوامعی که این نوع قربانی کردن در میانشان رواج دارد، به معنای نماد جایگزین شری است که در هر یک از افراد

است و موضوع نفرت جمعی شده است. قربانی‌ای که فدا می‌شود، از طرف تمام جماعت، صیغه "دشمن" بر آن فرا افکنده می‌شود و به این ترتیب، نزاع‌ها میان طوایف از بین می‌رود و تمام اساطیر جوامع قدیم مراحل این چنین را در خود دارند.

### کارکرد مراسم و شعایری قربانی و فداکاری چیست؟

این عادت و سنت‌های مناسکی و شعایری که کارکردش جای‌گزین شدن صلح و به رسمیت شناختن آن در جماعت است، نقشی اساسی دارد. این مطلب را در کتاب خود اشیای پنهان از زمان تأسیس جهان تبیین کرده‌ام. این، نمونه و مثالی برای همه شعایری قربانی و فدیة و فداکاری است. از آن زمان تاکنون، انسان هم‌چنان به تقلید و الگوبرداری آگاهانه از کنش قتل جمعی می‌پردازد که در ابتدا به صورت خودکار بود و سپس به تدریج در نهادهای دینی تجلی یافت. به این ترتیب که قربانی‌ای انتخاب می‌شود و در شعایری قربانی جمعی، فدا می‌شود و با این

ممکن است زمانی پیش آید که رغبت و تمایل دیگری به یک موضوع، مهم‌تر از تمایل من به همان موضوع باشد. در چنین وضعی، رقابت، به نزاعی شخصی تبدیل می‌شود و احتمالاً در گرفتن خشونت فزونی می‌گیرد. نزاع بشری، اساساً نتیجه رقابت است.

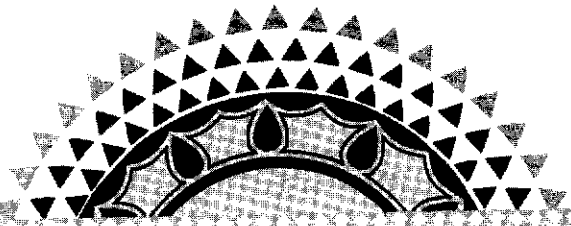
در میان حیوانات می‌بینیم که نزاع‌های ناشی از رقابت (برای مثال: رقابت جنسی) عموماً از راه تحمیل روابط قدرت، حل می‌شود. در نتیجه حیوان ضعیف‌تر تابع حیوان قوی‌تر است.

از این وضع، نظامی سلسله مراتبی که تا حدی تثبیت شده است، حاصل آمده است. اما در میان انسان‌ها، نزاع‌های ناشی از رقابت، به این شیوه حل نمی‌شود. زیرا انسان‌ها به طور خودکار (اتوماتیک) به تبعیت از یکدیگر تن در نمی‌دهند، بلکه دست به اقدامات خشونت‌آمیز بی‌پایان در میان نوع خود می‌زنند و به این ترتیب اقدام به انتقام در دراز مدت می‌کنند و آن را از راه تقلید و الگوبرداری تبدیل به مسئله گروه (جماعت) خود می‌کنند.

بنابراین خشونت انسانی، خشونت و بیروسی است؛ زیرا از یک فرد به فردی دیگر منتقل می‌شود و به این ترتیب چیزی که من آن را "بحران تقلید و الگوبرداری" می‌نامم شکل می‌گیرد که می‌تواند به راه افتادن کشتارهای جمعی بینجامد. اگر به این مسئله از نگره "تکاملی" بنگریم، آن را نشانه خوبی نمی‌بینیم. امروزه باستان‌شناسان چنین مفروض گرفته‌اند که بسیاری از جوامع و مجموعه‌های بشری یا پیشابشری، چه بسا فقط در نتیجه خشونت به کار رفته در میان خودشان، نام و نشانشان از بین رفته است.

و چه بسا اگر سازوکارهایی برای متوقف کردن دور انتقام یا بحران خشونت‌گرایی پدید نمی‌آمد، تداوم و بقای جنس بشر مورد تهدید واقع می‌شد. این سازوکار که من پیش‌تر در کتاب خشونت و امر قدسی وصفش کرده‌ام، سازوکار "قتل بنیادین" است که مردم از طریق آن به دارو و علاجی موقت برای بحران الگوبرداری (محاکات) دست می‌یابند. به این ترتیب که بیروس [انتقام جویی] خود را به یک قربانی منتقل می‌کنند که حامل همه تمايلات رقیب





قربانی را در هم شکسته است. نتیجه‌اش این است که می‌توان تصور کرد، گروهی به طور کامل، حکم به محکومیت قربانی کنند، در حالی که آن قربانی، بی‌گناه است.

### آیا این امر، حقیقتاً خصوصیتی است که مسیحیت با آن متمایز شده است؟

خیر. مانند این حدس، در میراث‌های دیگر، مانند میراث توراتی به طور خاص، وجود دارد. فیلسوف یهودی، ایمانوئل لیونیکاس، مدام این جمله را از تلمود نقل می‌کرد که می‌گوید: "هرگاه همه [مردم] مستقیماً و اجماعاً، یکی از افراد مورد شک را محکوم می‌کنند، باید آزادش کنید، شاید او بی‌گناه باشد."

تلمود به این نکته آگاه بود که خشونت مرتبط با تقلید، اتفاق می‌افتد و از اجماع نیز باید برحذر بود. چنین اجماعاتی مثل نتایج نود و نه درصدی برخی انتخابات در دموکراسی‌های جدید است که خود همین عدد، بسیار شک‌برانگیز است.

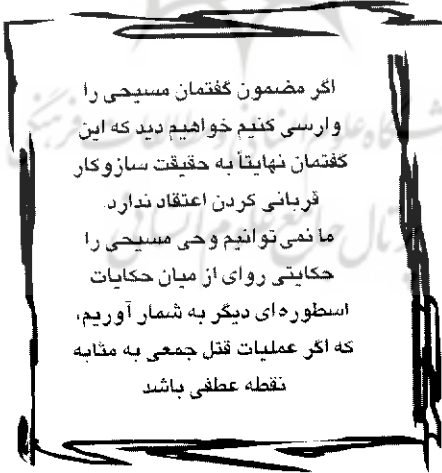
این حکمت در عهد قدیم آمده است، اما جز در مصایب مسیح، به شکل مرکزی و اساسی درنیامده است. مرگ مسیح هم در نتیجه حکمی اجتماعی است که اکثریت داده‌اند. در حالی که این حکم، حکمی خطا و گمراهانه است. اساطیر قدیمی در این باره فراوان است. در این اساطیر هم حکم‌های اجتماعی وجود دارد، اما موردی که در آن جمهور بر خطا باشند یافت نمی‌شود. همین سبب واداران می‌کند تا دوستی‌امان را نسبت به اساطیر و ارتباطان را با آن تداوم بخشیم؛ زیرا اساطیر، ضمیر و اندیشه ما را می‌نوازند. رسالت مسیحی کشف می‌کند که همه ما متهم هستیم و این امر، برای کسی که آن را می‌شنود، نگران‌کننده است.

قربانی گوسفند فدیة شده چیزی جز خدعه نیست؛ زیرا در سه انجیل نخست، سخن صریحی از مسیح آمده که این معنی را می‌سازد: اتفاقی که بناها آن را رها کرده‌اند، اتفاق کنج ساختمانی است که شما در کار ساختن آن هستید.

معنای این سخن تعبیری دیگر است که آن چه مردود و مطرود بود، دیگر به تکیه‌گاه اساسی این کاخ بلند دینی تبدیل شده است. این جمله را چگونه می‌فهمیم؟ معنای این جمله، برائت و بی‌گناهی قربانی است.

آن قربانی، از این پس، بند اصلی ایمان است. در این جا، "باید" این جمله را با جمله دیگری از کایف مقایسه کنیم که می‌گوید: "گاه بهتر است یک انسان بمیرد تا ملتی آزاد شود." و در جای دیگر می‌گوید: "جوهرتان را به سوی خوک‌ها پرتاب نکنید؛ زیرا آن‌ها را لگدمال کرده، سپس به ضد شما برگشت می‌دهند." تمام این سخنان بر محور سازوکارهای تقلید خشونت دور می‌زنند.

این سازوکارها، تا زمانی که بی‌گناهی قربانی به رسمیت شناخته نشود، سازوکارهایی تیره و ظلمانی‌اند.



اگر مضمون گفتمان مسیحی را واریسی کنیم خواهیم دید که این گفتمان نهایتاً به حقیقت سازوکار قربانی کردن اعتقاد ندارد. ما نمی‌توانیم وحی مسیحی را حکایتی روای از میان حکایات اسطوره‌ای دیگر به شمار آوریم، که اگر عملیات قتل جمعی به مقابله نقطه عطفی باشد

بنابراین مصایب مسیح، حاکی از امری صحیح و حقیقی است و آن این است که قربانی که تمام سازوکارهای قربانی کردن و فدیة بر مبنای آن تأسیس می‌شود، در واقع، صرفاً یک جای‌گزین (بذیل) است. ما همگی گناه کاریم، مرض طاعون را منتقل می‌کنیم.

اعتقاد به قربانی در افسانه یعنی این که قربانی را صرفاً گوسفند فدا شده بذیل نینیم؛ زیرا مسیحیت، افسانه‌ها، به‌ویژه افسانه گناه‌کار بودن

جماعت وجود دارد. برای همین است که حیوان قربانی‌ای که قرار است ذبح و در مراسم قربانی فدا شود، نخست به جماعتی که قرار است آن را قربانی کند، منضم و ملحق می‌شود. به این ترتیب می‌توانیم این رشته بلندی را که از کنش بسیط (زدن دست به میز یا لگد به سگ) آغاز و به کنش انتقامی می‌رسد و تا مناسک و مراسم جشن‌وار قربانی ادامه می‌یابد، پی‌گیری کنیم. قواعد انتقام در جوامع کهن ممکن است مشابه و هم‌گون با قواعد قربانی کردن باشد؛ زیرا غالباً انتخاب قربانی، به دلالت میزان متهم یا محکوم بودن آن، انجام نمی‌شود.

بلکه غالباً متهم ضعیفی که از هیچ پشتیبان و پایگاه اجتماعی‌ای برخوردار نیست به عنوان قربانی انتخاب می‌شود. همین است که واداران می‌کند بگوییم مسئولیت فردی، مقوله‌ای ناشناخته در جوامع ابتدایی است.

اما مشکل این جا نیست؛ بلکه برعکس، این جوامع، این نوع از مسئولیت را به خوبی می‌شناخته، اما ترجیح می‌داده که آشکارش نکنند تا مرزی برای دایره انتقامش قرار ندهد. این موضوع، خالی از کارآمدی و اعتبار نیست.

### اما آیا شما نقش خاصی را در تعامل شعایر با خشونت، به مسیحیت نسبت نمی‌دهید؟

اصالت مسیحیت از آن روست که پرده از روی ماهیت قربانی برمی‌گیرد؛ زیرا برای آن که عملیات قربانی کارکرد اجتماعی کاملش را در پی داشته باشد، مقتضا و مفروضش این است که جماعت (گروه)، معتقد یا مایل به این اعتقاد باشد که قربانی، در برابر خشونت و گناه‌کار مسئول است. دردهای مسیح، حکایت قتل و قربانی است،

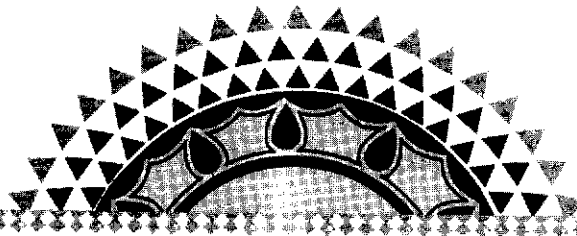
اگر بخواهیم آن را چنین تصور کنیم؛ اما انجیل دو نگره درباره این حادثه به ما عرضه می‌کند: ۱. نگره جمهور (اکثریت) که عیسی را محکوم می‌داند؛ ۲. نگره راهبان (که اقلیت‌اند) و از این توهم به دورند و می‌دانند که حضرت مسیح گناه کار نیست. اگر این راهبان، نظر جمهور (اکثر) مسیحیان را می‌پذیرفتند، مسیحیت پدید نمی‌آمد.

کشف اساسی مسیحیت این است که عملیات

### آیا فضای این سخن آن است که خود اصل قربانی کردن فدیة، در جوامعی که این رسالت را دریافتند و وارث آن شده، محور گردیده است؟

طبعاً خیر، اما نخست لازم است مسافتی را که میان ما و نگره مبتنی بر ایده قربانی و فدیة فاصله افکنده، اندازه بگیریم و ملاحظه کنیم.

در انجیل می‌یابیم که طرد و رد گوسفند



قربانی اشاره به ممارستی شعاعی یا نمادین ولی مشروع دارد. امروز ما به آن معنای دیگری می‌دهیم؛ مثلاً وقتی جزئیات این عملیات را روشن می‌کنیم که از طریق آن، جماعتی انسانی، به صورت اجمالی، شخصی را به عنوان متهم به مسئولیت در برابر این شری مشخص و متعین می‌کند که دامن گیر جماعت شده است و ممکن است جماعت، اقدام به مجازات شدید او در برابر آن کند، از این کار معنای دیگری برداشت می‌کنیم. اگر این تعبیر را به این معنی بگیریم، مسئله سخت خواهد شد. فرض می‌کنیم من در سال ۱۹۹۴ گفتم که قبایل توتوسی در رواندا، در آن نزاع خونین "قربانی" بوده‌اند، معنای ملازم با این سخن آن است که اینان اساساً در این نزاع مصیبت‌بار، گناه‌کار یا متهم نبوده‌اند و جنگ نسل کشی‌ای که بر آنان تحمیل شد و آنان را قربانی خود کرد، هیچ قابل توجیه و تجویز نیست. به عبارت دیگر "گوسفند قربانی" در نظر ما قربانی بی‌گناهی است. محور مشکل همین‌جا است.

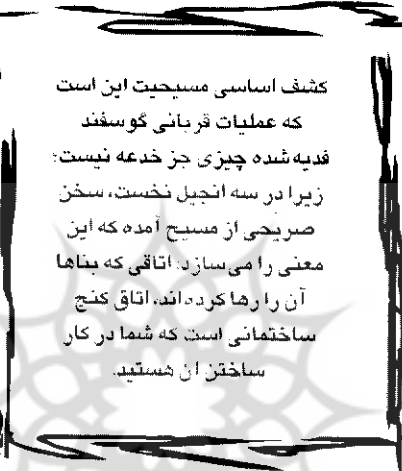
از کجا این حدس برای من حاصل شده که مرا به این اعتقاد رسانده که ممکن است آنان گناه‌کار نباشند، بلکه برعکس آنان قربانی بی‌گناه بوده‌اند. من این حدس تفسیری را به معنایی که در انجیل نهفته است برمی‌گردانم که به ما می‌آموزد، در برابر احکامی که جمهور صادر می‌کند، محتاط باشیم.

اما این امر مانع از آن نمی‌شود که ما هم چنان نتوانیم ژرفای بسیاری از کارهایمان را درک کنیم. ایده قربانی، در واقع از افق بنیادین ما پنهان نیست. به نظر می‌رسد که نظام قضایی امروزه نسبت به جوامع قدیمی و اشکال و مناسک قدیمی انتقام و مناسک قربانی کردن با گوسفند قربانی، عقلانی‌تر شده است؛ زیرا نظام‌های قضایی امروزی در پی جست‌وجوی گناه‌کار حقیقی و محکوم‌سازی اوست و به دنبال هیچ قربانی بدیلی نیست. با این حال احکام قضایی، امروزه هم چنان نشان‌هایی از جست‌وجوی قربانی را با خود دارد و این از آن روست که برقراری عدالت نیز به هر روی نیازی مبرم به گناه‌کار یا متهم دارد.

**نقدهای فراوانی را که به قرائت شما از نصوص مسیحیت معطوف شده است،**

### چگونه تفسیر می‌کنید؟

ما عادت کرده‌ایم که میان حقیقت جامعه‌شناختی و حقیقت دینی تمیزی اساسی قرار دهیم. این تمیز با سیمای جدیدی که از شکل‌گیری اندیشه‌ها ترسیم شده است، تناسب دارد، اما در عمق می‌بینیم که میراث یهودی-مسیحی در نهادهای ما، مانند دموکراسی، شفافیت قوانین و حقوق بشر حاضر و مشهود



کشف اساسی مسیحیت این است که عملیات قربانی گوسفند فدی‌شده چیزی جز خدعه نیست؛ زیرا در سه انجیل نخست، سخن صریحی از مسیح آمده که این معنی را می‌سازد. اتاقی که بناها آن را رها کرده‌اند، اتاقی کنج ساختمانی است که شما در کار ساختن آن هستید.

است. و اگر مسیحیت در گذشته خاص و محدود به یک بخش از انسانیت می‌شده است، امروز وضع چنان نیست. امروز مسیحیت به همه جای جهان رسیده است؛ چه به طور مستقیم و چه به شکل غیرمستقیم و از راه اندیشه‌های دین‌ستیز. آندره مالرو، وزیر فرهنگ فرانسه در زمان دوگل، می‌گوید راه یافتن کمونیسم به شانگهای چنان که خود او از نزدیک بررسی کرده است، دلیلی نداشته است جز راه یافتن مسیحیت به چین. حتی اگر چنین به نظر می‌رسد که برخی تمدن‌ها هم چنان مخالف یا منتقد اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد هستند، در عین حال نمی‌توانند، نفی کنند که این حقوق وجود داشته است. این فرهنگ‌ها امروز نمی‌توانند تنها به همین دل خوش کنند که قربانی کردن گوسفند قربانی می‌تواند همه مشکلات را حل کند.

از دیگر سو، باید به این نکته توجه کنیم که اگر وحی دینی کارآمدی بسیاری در پایان بخشیدن به کنش قربانی کردن خونین یک فدی‌ه دارد، اما جوامع مسیحی از این سازوکار کارآمد که همان سازوکار شعاعی است، محروم مانده‌اند؛ زیرا وحی دینی ما را بی‌دفاع و بی‌سازوبرگ مقاومت، در

برابر دور خشونت و تقلید رقابت‌آمیز خشونت که خاصیت ما به عنوان بشر است، رها کرده است و به این ترتیب ما در پرتگاه کوری و هرج و مرج هستیم.

### میراث دینی انجیلی چه رابطه‌ای با علوم انسانی برقرار می‌کند؟

از زمان‌های دور پیش از این، در چندین ترانه ضد مسیحی به‌ویژه در قرن سوم میلادی تأکید می‌شود که مسیحیت همان چیزی را می‌گوید که افسانه‌های کلاسیک می‌گویند؛ یعنی مرگ فدی‌ه قربانی‌شده و تکرار شعاعی مستمر آن. انسان‌شناسان متقدم مانند جیمز فریز و ویلیام اشمیت که پدیده دینی را مطالعه کرده‌اند نیز، اصرار دارند که مسیحیت تلاوم و امتداد اسطوره است.

به این ترتیب بر اساس نظر آنان به نظر می‌رسد که مسیحیت، اسطوره‌ای مانند دیگر اسطوره‌هاست؛ زیرا تشابه فراوانی با اسطوره دارد. این امر، همان شرطی بود که باید برای امکان تأسیس علمی یگانه برای ادیان (به هدف خروج از دایره گفتمان الاهیاتی) خواهم می‌شد. آنان از این زاویه محق بودند؛ زیرا همه ادیان در سطحی معین با هم تلاقی می‌کنند و آن یافتن راه برون‌شدی از خشونت و تمایل به تقلیدی است که سکونت‌بخش انسان است.

از این زاویه، نظریه من، نظریه‌ای است با گرایش طبیعی؛ زیرا به وجود سازوکاری مشترک میان همه انسان‌ها اقرار می‌کند. اما اگر مضمون گفتمان مسیحی را واری می‌کنیم خواهیم دید که این گفتمان نهایتاً به حقیقت سازوکار قربانی کردن اعتقاد ندارد. ما نمی‌توانیم وحی مسیحی را حکایتی روای از میان حکایات اسطوره‌ای دیگر به شمار آوریم، که اگر عملیات قتل جمعی به مثابه نقطه عطفی باشد. مسیحیت هم مذهبی باشد که به واسطه این عنصر، به سوی این نقطه عطف حرکت کرده باشد.

ما از همان زمان به قربانی کردن از داخل نگرستیم و این امر متضمن اعتقاد به وجود الهی نیست، بلکه تنها وجود حقیقت انسان را ظاهر می‌کند و این، همان بعدی است که مورد توجه انسان‌شناسی است.